

علم در زبان قرآن و اخبار

۳۰

علم الحدیث

نوشته : استاد سید محمد کاظم عصار

کلام در حقیقت علم و مشارکت آن با وجود بود . بعضی از آثار و مشارکات آن گفته شد . از آن جمله : اتحاد مطالب در باب علم ، مثل وجود ، و بساطت حقیقت ، و اینکه فاعلی برای حقیقت علم جز واجب الوجود نیست ، چنانکه جاعلی برای افاضه وجود سوای واجب متصور نیست . و چنانچه وجود منقسم است به حدوث ، قلم ، شهادة ، غیبه ، و سایر صفات متقابله از جوهر و عرض ، همینطور علم به این تقسیمان منقسم است .

یکی از مشارکات علم با وجود ظهور علم است در ماهیات اشیاء ، بهمان نحو که حقیقت وجود در آنها ظهور میکند . چه آنکه وجود در جوهر ، جوهر ، و در عرض ، عرض ، و در ماده و هیولی ، ماده و هیولی است ، حقیقت علم هم همینطور است . پس وجود در مطیع بصورت و فعلیت اطاعت ، و در عاصی بتکلی عصیان جلوه کند . و این دو نحو وجود مظهر اسم الهادی والمضل واقع شوند .

همینطور علم هم مظاهری دارد بهمین نوع ، یعنی : ظهور میکند در لباس مطیع ، و کسوت عاصی پس علم برزخی ، گاه موجب اضلال ، و زمانی علت هدایت خواهد گردید ، بر حسب آنکه در معرکه جدال و قتال بین جنود عقل و عاقر نفس علم تحریک جیش ضلالت نفسانی نماید و وسائل غلبه آنها را برجیش عقلانی فراهم سازد . یا بالعکس موجبات قهر و غلبه قشون عقل را تهیه کند .

پس ، اینکه در اخبار می بینیم از علمی منعت یا مدح شده است اشاره به علم مضل و علم هادی رفته است ، چنانچه در احادیث وارد گردیده است : « هر علمی که شمارا دعوت کند بدینا و دعوت نکند به دوری گزیدن از دارغرور ، جهل و ضلالت است . و اگر علم شما را دعوت کرد به سمت آخرت آن حقیقت علم است . پس تبعیت علمی که دعوت کند به لوازم ماده ، و شهوات ، اتباع خطوات شیاطین است . این ظهور در مراتب شیطنت ، و ظهور در مراتب رحمت علم یا وجود ، ایجاب میکند که اشیاء ظاهر شوند به همان آثاریکه در ماهیات آنها مقرر است .

یکی ظهور میکند در کسوت مطیع ، و یکی ظهور میکند در کسوت عاصی ،

همینطور که وجود در این دو کسوت ظهور میکند ، و چنانچه وجود عاصی از حضرت حق صادر است و ظهور جناب کبریائی است ، همانطور علم عاصی یعنی علمی که مناط عصیان و اطاعت است منسوب به حضرت باری میباشد ، و در آیات کریمه به این بیان اشاره رفته است . « و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرين » مقصود اینستکه : علم و وجود را تنزل میدهیم در مراتب ماهیات و اعیان ، حتی یظهر علمنا بصورة هو ظهور الاطاعة فی الخارج . پس حتی نعلم المجاهدین یعنی : حتی یظهر المطیع بصورة الاطاعة و فعلیتها . بنابر این نباید توهم شود که نسبت چنین علمی به حضرت حق موجب نقص است ، بلکه علم بهمان حقیقت نوریه اضافه داده شده است ، زیرا ، معطی علم وجود اوست ، همانطور که وجود ، در صورت عاصی ظهور میکند ، علم هم در کسوت عاصی ظهور میکند یا بصورت اطاعت در میآید .

حقیقت علم دارای خواص و آثاری است که بطور متفرق در احادیث به هر یک از آنها اشاره رفته است .

اول صفت حاملیت زیرا ، علم متحمل است معلومات را ، پس : هر چه از خارج بر او وارد گردد بدون هیچ قسم اباء و امتناعی قبول کند ، و نسبتش به حقایق معلومه مثل آب صاف است که از خارج اجزاء کدر بر آن وارد سازند که بدون امتناع ، با آن اجزاء متحد شود . پس نور علم در نفوس بشریه ابداع گردید ، هر چه از خارج بر او معلومات وارد سازیم با وی قبول اتحاد خواهد نمود ، و این است یکی از معانی اتحاد عقل و عاقل و معقول . بنا بر این علم که عین نفس است حامل است معلومات را ، فقط برای ولادت این معقولات مقدماتی لازم است که رفع حجب مشیمه جهالت را عهده دار بشوند . و شاید به همین بیان اشاره رفته است در کلام عالی علوی «ع» « لیس العلم فی السماء فیترزل الیکم ولا فی الارض فیخرج لکم و لکن العلم مجبول فی قلوبکم تادبوا ساداب الروحانیین یظهر لکم . » و ما درآیعه بدشرح این حدیث شریف خواهیم پرداخت .

دوم از آثار علم الهی عدم تضييع است : هیچ کجا ساقط نمیشود ، هر جا علم طالع شد اگر دید محاش کثیف است و کدورت دارد فوراً به منبع اصلی خود رجوع میکند ، در علم خواص استرجاع و عدم تضييع وجود دارد ، پس پیغمبر فرمود : « من کلمات الهی را بر همه القا میکنم ، هر کس لایق باشد در او میماند ، و هر کس لایق نباشد فراموش خواهد نمود . » و از این جهت آیاتی را که بر اصحاب در مسجد القاء میفرمود منافقین و کفار و عصاة درک نمی کردند ، و اگر میفهمیدند در خارج از خیالشان محو میگردید . پس از خواص علم عدم السقوط وعدم التضييع است ، باید محل آن ظاهر باشد ، این همان اشاره ایست که قبلاً متذکر شدیم که : ممکن نیست محل افاضة انوار از سنخ مادیات باشد بلکه باید مجرد و مبرا از کدورات نفسانی و ریون قلبی باشد .

دیگر از خواص علم مسأله نفوذ است به این معنی : که علم نافذ است در اعماق اشیاء ، پس اشیاء را گماهی درک میکند ، و از لوازم نفوذ اطلاع بر جمیع اعراض اشیاء است یا یکی از اعراض اصوات است . پس کلیه لغات را میفهمد . زیرا علم پیدا کرده است به حقایق (علی ماهی علیها من الاعراض والجواهر) : هر جزء از اعراض و جواهر بر او وارد شود اطلاع کسب میکند ، پس اصوات و خواص لغات را میداند . اینست که علم الهی منفک از علم لغات نمیشود ، لغات هم اعم از لغات طیور و حیوان و انسان یا اشیاء بی صوت مثل صحاری و براری که اینها هم اصوات معنویه دارند . و لذا گاهی هم صحرا او را دعوت میکند و غرض از آن صوت را میفهمد ، زیرا خاصیت این نور ، نفوذ است . و از خواص آن عدم الغرور ، پس لغات را هم میداند ، دیگر از خواص آن اتحاد جهات است نور الهی اگر طالع شد ، چون اشعش از جمیع اطراف میتابد ، اینستکه تمام جهات در نظرش مانند پیش رو وقدام است و از این جهت فرمود « انی اراکم من خلفی کما اراکم من امامی » نوری بر من طالع شده است که تمام جهات برای من یکسان است و اختصاص ندارد به جهتی هر کس نور در قلبش قذف

شد ، و هنوز اطلاع به جهات پیدا نکرده ، ناقص است ، و وقتی که تمام جهات بمنزله يك جهت بشود كامل میباشد .

يكی از خواص و آثار علم معرفت عواقب اشیاء است . زیرا علم نافذ در اعماق اشیاء موجب اطلاع بر اعراض آنها میگردد ، و یکی از اعراض ، سیر تکاملی و حرکت صعودی اعیان است . می دانیم که عواقب منحصر است در دو امر اول فناء دردار آخرت ، چنانچه در حق جمادات و اجسام وارد است : « يوم نظوى السماء كظي السجل للكتب » و « كل شیئی هالك الا وجهه » . دوم بقاء و آن در حق مكلفین است . پس وقت فناء و موضع و اسباب آنرا میداند ، چنانچه مقام ذوات باقیه را میخواند و زمان حالش « فريق فی الجنة و فريق فی السعیر » گویا میباشد . و بالاخره قبله و كعبه هر توجهی را بچشم علم نافذ الهی مشاهده مینماید .

دیگر از خواص علم مقدوف اطلاع بر خواص كوتین است از عناصر و موالید ، و خواص قوای فلکیه . پس معرفت كامل حاصل شود به عالم علوی و سفلی ، و ترکیب قوی و امزجه آنها ، و شدت و ضعف تراکیب سفلیات و علویات . این بود خواص علم و خواص نور ، عرض شد که نور در قلب القاء میشود با صوت برزخی و مجرد و عالی خود ، که كسوة حدوث ندارد باید متوجه شد که چطور علمی در ما حاصل میشود ، گفته اند علم تابع عالم است ، عالم اگر دنیوی است ، علم هم همانطور است . اگر عالم اخروی است ، علم هم تبدیل میشود ، مثل آب است که در هر نباتی به همان شکل میشود .

خلاصه علوم به حسب نتایج مترتبه و به حسب ظهورات منقسم میشوند . آنچه در باب علم از خواص و آثار و لوازم عرض شد در لسان اخبار مذکور است ، اینک به پاره ای از آنها اشاره می کنیم و مفاد هر يك را مورد مطالعه قرار میدهیم . سخن در استخراج قواعد علم بود از لسان احادیث ، یکی از خواص علم چنانچه سابقاً اشاره شد اینست که علم حقیقتی است تشکیکی ، یعنی : صاحب مراتب و درجات و مراحل متفاوت از اخص مراتب که ادراک و فهمی است شروع میشود تا مرحله عین الیقین . و از خارج میدانیم براهین قطعی که هر حقیقت تشکیکی ناچار منتهی است بوجود . به عبارت اخری : مرجع کلیه مشککات و ما بالذات هر کلی تشکیکی همان حقیقت وجود است بنا بر این علم و وجود يك حقیقت و در مصداق متحد خواهند بود . این مطلب در حدیث نبوی معروف : قال من « العلم نور و ضیاء یقذفه الله فی قلوب اولیائه و انطقه علی لسانهم . » از اینکه فرمود نور و ضیاء ، تشکیکی بودن علم معلوم میشود ، زیرا تابش اشعه نور از منبع فیض هر گاه مستقیم باشد موموم است به ضیاء و اگر منعکس و غیر مستقیم بوده باشد نورش گویند . و بعبارة اخری نور اصلی را ضیاء و نور کسبی و مستفاد از غیر را نور مینامند و به همین جهت در آیه کریمه اشاره رفته است : « هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نوراً . » پس از آیه کریمه استفاده میشود که نور مرتبه ضعیفه ضیاء است ، و نور قمر کسبی است و از شمس کسب نور مینماید ، و خود بالذات منبع نور نیست . پس علم دارای مراتب و حقیقتی است تشکیکی و ممکن است از روایت به طریق دیگر نیز این مفاد را استخراج نمود باین قرار که فرمود : « یقذفه الله فی قلوب اولیائه » ، میدانیم قلوب اولیاء متفاوت و مختلف است ، بعضی متبوع است و بعضی دیگر تابع آنها ، برخی اصیل است ، و برخی فرع آنها ، پاره ای به عنوان ولایت میراثی است از پاره ای دیگر . و بالجمله مراتب اولیاء از ولایت جزئی و مقیده شروع میشود و بولایت کلیه مطلقه محمدیه ختم میگردد . پس نوری که بر این قلوب افاضه میشود ناچار مختلف و صاحب درجات و بالاخره تشکیکی خواهد بود ، به همین عنایت اشراق نور و ضیاء را تعلیق به قلوب اولیاء فرمود . چون قلوب اولیاء در غایت تجرد و از هر گونه قذارت مادی مبرا است ، استفاده میشود که ، محل نور باید صیقلی و شفاف و منزّه باشد ، چون قاذف نور علمی را کلمه « الله » قرآ داده نه اسم رحمن و رحیم و

غیره ، استکشاف میشود که ، مقذف علم مرتبه احدیت واسم جامع است نه سائر مراتب . پس چنین نتیجه میشود که : قاذف در نهایت تجرد ، و مقذف در غایت بعد از کثرات ، و مقذوف الیه در کمال صفا و شفافیت است . و از جهت همین صیقلیت ناچار نور مفاد از محل منعکس میگردد بر زبان ، که ترجمان قلب است ، این در صورتی است که ضمیر « انطقه » به کلمه « الله » برگردد و ممکن است مرجع ضمیر کلمه نور باشد ، به اعتبار تکرارش در « انطقه الله » . و بنابراین خوداین نور بر لسان اولیاء انطباق یافته است و نفس نور ناطق خواهد بود ، و سر مطلب این است که : نور متقوم است به فاعل وجوبی و مرتبه الهیت ، و اله صفات ذاتیه اش عین ذات است ، پس نوری که نازل اوست دارای تمامی آن صفات ذاتیه خواهد بود . بنا بر این نور مقذوف فی نفسه سمیع است و بصیر و متکلم و غیره . و اینکه به لسان ، تعلیق فرموده است نه بسائر قوی - در صورتی که نسبت به بقیه مدارک و قوی نیز صحیح است - اسناد علتش آنستکه ناطقیت آن نور بر لسان اولیاء برای تمام افراد بشر ظاهر است ، به خلاف سمیع و بصیر بودن آن نور که نسبت به تمام افراد ظهور ندارد ، بلکه اغلب آحاد و افراد قدرت بر ادراک آن سمع و بصر ندارند - و بالاخره در حقیقت باید گفته شود : « العلم نور و ضیاء یقذفه الله فی قلوب اولیائه و اظهره علی عامة حواسهم » . که در این حواس قوای دیگری بروز کند در نهایت تجرد و نوریت . و چون تمام این حواس بیک نور مستتیر میشوند پس از هر حس اثر سائر حواس هویداست .

بنابراین سامعه اثر لامه ، و لامه صفت ناطقه ، و ناطقه فعل باصره را ظاهر میسازد ، و بالجمله مقام ظهور کثرت در وحدت طلوع می کند و بهمین عنایت اشاره شده است در آیه کریمه : « یوم تشهد علیهم السنم و ایدیهیم و ارجلهم بما كانوا یعملون » . چه آن که شهادت ید ، و رطل ، همان ظهور قوه ناطقه است در حس لامه . از عرایض فوق چنین مفهوم میشود که مفاد این حدیث نبوی همان مفاد دو حدیث نبوی اول و دوم است ، با اشاره لعیقه بر اینکه ، عباد مقرب حق که اولیاء و کامل از امت میباشد ، مورد و محل قذف نور علمی و اشراقات الهیه هستند . نیز اشاره است بر اینکه نور مقذوف بواسطه شدت ضیاء و قوت نوریت منعکس میشود بر سایر قوی که مترجمان مشهودات قلبیه بشمارند .

اما مفاد حدیث نبوی چهارم قال حس : « من علم و عمل بما علم اورثه الله علم ما لم یعلم . » آنکه اولاً : یک مرتبه علم با فرد بشر اسناد داده شده است ، و مرتبه دیگر بمقام اسم جامع الهی . و از این غایت استفاده میشود که ، علم حقیقی است تشکیکی و صاحب درجات .

ثانیاً : علم وسیله رسیدن به عمل است ، و عمل هم موجب حصول علوم است که قبل از عمل ، انسان برای افاضه آن علوم اهلیت ندارد ، پس علم بوجهی سبب عمل است و بوجهی نتیجه و ثمر عمل . و بدیهی است که علم حاصل از عمل ، معرفت شهودی ، و رؤیت عینی ، و مکاشفه خارجی ، خواهد بود . و این همان نوری است که از حق نازل می شود بر قلوب عباد صالحین . پس دو قسم علم از این حدیث نبوی استفاده میشود : یکی مقسم تصور و تصدیق و صور حاصله از اشیاء در ذهن ، و دیگری علم شهودی که از این مقسم خارج است . و این قسم دوم نتیجه اعمال صالحه ای که مولود قسم اول علم است میباشد . و این همان علمی است که در لسان شرع از آیات و اخبار ، مورد تحریر و ترغیب گردیده و حث بر تحصیل آن شده است . و بالاخره نتیجه مهم این حدیث نبوی آنست که نور علمی که قاذف آن حضرت حق است و در سایر روایات به آن اشاره رفته است علمی است که نتیجه عمل ، و ثمر شجره اعمال بشر است ، نه آنکه بلا واسطه افاضه شود .

اما حدیث نبوی پنجم : « ما من عبد الا و لقلبه عینان و هما غیب یدرک بهما الغیب فاذا اراد الله بعبد خیراً فتح الله عینی قلبه فرای ما هو غایب عن بصره » . آنچه از این

شد ، و هنوز اطلاع به جهات پیدا نکرده ، ناقص است ، و وقتی که تمام جهات بمنزله یک جهت بشود کامل میباشد .

یکی از خواص و آثار علم معرفت عواقب اشیاء است . زیرا علم نافذ در اعماق اشیاء موجب اطلاع بر اعراض آنها میگردد ، و یکی از اعراض ، سیر تکاملی و حرکت صعودی اعیان است . می‌دانیم که عواقب منحصر است در دو امر اول فناء دردار آخرت ، چنانچه در حق جمادات و اجسام وارد است : « **یوم نظوی السماء کطی السجل للکتب** » و « **کل شیئی هالک الاوجهه** » . دوم بقاء و آن در حق مکلفین است . پس وقت فناء و موضع و اسباب آنرا میداند ، چنانچه مقام ذوات باقیه را میخواند و زمان حالش « **فریق فی الجنة و فریق فی السعیر** » گویا میباشد . و بالاخره قبله و کعبه هر توجهی را بچشم علم نافذ الهی مشاهده مینماید .

دیگر از خواص علم مقذوف اطلاع بر خواص کونین است از عناصر و موالید ، و خواص قوای فلکیه . پس معرفت کامل حاصل شود به عالم علوی و سفلی ، و ترکیب قوی و امزجه آنها ، و شدت و ضعف تراکیب سفلیات و علویات . این بود خواص علم و خواص نور ، عرض شد که نور در قلب القاء میشود با صوت برزخی و مجرد و عالی خود ، که کسوة حدوث ندارد باید متوجه شد که چطور علمی در ما حاصل میشود ، گفته‌اند علم تابع عالم است ، عالم اگر دنیوی است ، علم هم همانطور است . اگر عالم اخروی است ، علم هم تبدیل میشود ، مثل آب است که در هر نباتی به همان شکل میشود .

خلاصه علوم به حسب نتایج مترتبه و به حسب ظهورات منقسم میشوند . آنچه در باب علم از خواص و آثار و لوازم عرض شد در لسان اخبار مذکور است ، اینک به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم و مفاد هر یک را مورد مطالعه قرار میدهیم . سخن در استخراج قواعد علم بود از لسان احادیث ، یکی از خواص علم چنانچه سابقاً اشاره شد اینست که علم حقیقتی است تشکیکی ، یعنی : صاحب مراتب و درجات و مراحل متفاوت از اخصی مراتب که ادراک و فهمی است شروع میشود تا مرحله عین‌الیقین . و از خارج میدانیم براهین قطعی که هر حقیقت تشکیکی ناچار منتهی است بوجود . به عبارت آخری : مرجع کلیه مشککات و ما بالذات هر کلی تشکیکی همان حقیقت وجود است بنا بر این علم و وجود یک حقیقت و در مصداق متحد خواهند بود . این مطلب در حدیث نبوی معروف : قال ص « **العلم نور و ضیاء یقذفه الله فی قلوب اولیائه و انطقه علی لسانهم** . » از اینکه فرمود نور و ضیاء ، تشکیکی بودن علم معلوم میشود ، زیرا تابش اشعه نور از منبع فیض هر گاه مستقیم باشد موسوم است به ضیاء و اگر منعکس و غیر مستقیم بوده باشد نورش گویند . و بعبارة آخری نور اصلی را ضیاء و نور کسبی و مستفاد از غیر را نور مینامند و به همین جهت در آیه کریمه اشاره رفته است : « **هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نوراً** » . پس از آیه کریمه استفاده میشود که نور مرتبه ضعیفه ضیاء است ، و نور قمر کسبی است و از شمس کسب نور مینماید ، و خود بالذات منبع نور نیست . پس علم دارای مراتب و حقیقتی است تشکیکی و ممکن است از روایت به طریق دیگر نیز این مفاد را استخراج نمود باین قرار که فرمود : « **یقذفه الله فی قلوب اولیائه** » ، میدانیم قلوب اولیاء متفاوت و مختلف است ، بعضی متبوع است و بعضی دیگر تابع آنها ، برخی اصیل است ، و برخی فرع آنها ، پاره‌ای به عنوان ولایت میراثی است از پاره‌ای دیگر . و بالجمله مراتب اولیاء از ولایت جزئی و مقیده شروع میشود و بولایت کلیه مطلقه محمدیه ختم میگردد . پس نوری که بر این قلوب افاضه میشود ناچار مختلف و صاحب درجات و بالاخره تشکیکی خواهد بود ، به همین عنایت اشراق نور و ضیاء را تعلیق به قلوب اولیاء فرمود . چون قلوب اولیاء در غایت تجرد و از هرگونه قذارت مادی مبرا است ، استفاده میشود که ، محل نور باید صیقلی و شفاف و متره باشد ، چون قاذف نور علمی را کلمه « **الله** » قرا ر داده نه اسم رحمن و رحیم و

ارضین میباشد . و چنانچه شیاطین ابتدا به سماوات صعود می نمودند « و كانوا يتعدون منها مقاعد للسمع » از علوم و معارفی که بر نفوس سماوی وحی و افاضه میگردید تعلم نموده استراق سمع میکردند، و آنها را ممزوج به اوهام باطله شیطانی ساخته و به کهنه و جنود خود می دمیدند ، تا زمان ظهور نور محمدی (ص) در قالب جسمانی و طلوع نور برزخی آن حضرت بر سماوات ، بواسطه اشعه حاده که بر اجسام شفاف افلاک تابیده و از آنجا منعکس گردید ، از اطراف سماوات مطرود شدند ، و در زمین سکونت یافتند ، و در اراضی تصرف مینمایند، تا کره ثانیه ، و رجوع آن حضرت در ظهور ولایت کلیه مطلقه نور کلی حقیقت محمدی (ص) بر افلاک و ارضین طالع و لامع گردد ، در این موقع سر « الله نور السموات والارض » هویدا شود . همچنین است حال در انسان که انموذج عالم کبیر است دارای سماوات و ارضین میباشد افلاک تبعه انسانی عبارت است از : عرش یا مقام روح . کرسی یا مقام قلب ، یا فلک انجم ، زیرا انوار علمیه و اختران معارف از سماء قلب انسانی طالع شود. ۱- فلک زحل یا قوه عاقله . ۲- فلک مشتری یا قوه علامه . ۳- فلک شمس یا مقام طبع . ۴- مریخ یا واهمه . ۵- زهره یا متخیله . ۶- عطارد یا متفکره . ۷- فلک قمر یا قوه عماله.

ارضی سبع انسانی عبارت است از :

۱- جسد یا صورت نوعیه و باصطلاح دیگر جسم مقید.

۲- جسم مطلق.

۳- عادت .

۴- شهوت.

۵- غضب.

۶- کفر و نفاق و الحاد و امثال آنها.

۷- شقاوت.

در بدو فطرت شیاطین انسانی بسماوات وجودش صعود میکنند ، و از علوم عالیه آنها تعلم جسته ، آنها را ممزوج و مخلوط به اوهام و خرافات ساخته ، و با مقاصد فاسد تطبیق نموده ، در روع افراد بشر می دمند ، که در اصطلاح (نفت در روع) گویند: این عمل تاموقعی است که نور عقل - که رسول ختمی مآب باطن است - ظهور نماید. پس شیاطین و ابالسه از سماوات وجودش مطرود می گردند و در اراضی آن سکونت می گیرند.

در این موقع مشغول فساد در اراضی سبع انسانی میشوند ، و نتیجه تصرف و جنود شیطان در اینمورد وسوسه در اعمال و جوارح و عبادات است ، بدون تصرف در عقاید صحیحه ، که ثمره انوار عقلیه است . تا در کره ثانیه و ظهور تام عقل که مسمی است به مقام (فؤاد) . عموم ابالسه اراضی مطرود ، و جسد انسانی مشکوتی گردد که در او مصباح عقل کلی در زجاجه قلب طالع ، و کوکب ادری فؤاد که از شجره مبارکه نفس کلیه متوقد است ظاهر میگردد ، و این نفس کلیه مجرد و شرقی تام نیست . همچنین مادی و غربی صرف نباشد بلکه برزخی است مابین آن دو . ولی بطوری مستعد میباشد که ممکن است بدون استعانت از عقل مورد افاضات نوریه واقع شود در این موقع به مصداق: « القی فی هویتها مثاله فاطهر عنها افعاله . » بهمنصه بروز و ظهور خواهد رسید . پس از تأمل در بیانات فوق بخوبی معلوم میشود که : انسان معرکه جدال و قتال جنود شیطان نفس اماره و عساکر عقلی واقع گردیده است و پیوسته در کشمکش اتباع رحمن و مرده شیطان صرف وقت مینماید . پس چون حق تعالی بنده مستعد خود را در این جدال و قتال اعانت فرماید تا جنود عقل برجیش نفس غالب و عمال شرك و عساکر غفلت از طریق سلوک سالک منهزم گردد ، این مقاتله علت معده است برای استشعار انسان و التفات باین که ایام و ساعات عمرش به غفلت گذشته است ، پس حزن بر مافات و صرف عمر در مالاینبقی موجب خوف از مجازات و مکافات الهیه شود ، و بوسیله ایسن

حدیث نبوی لایح و ظاهر میشود این است که : قوای ظاهره که در خانه ظلمانی بدن و قریه خراب هیولائی قرار گرفته اظله و اشعه و رشحات قوای منطویه در حقیقت نفس ناطقه است ، که در مقام شهود و بروز قلب معنوی طالع می شود ، و این قوای نفسانی شعلهها و اشعه نورالهی حقیقت روح انسانی هستند . و بدیهی است که روح از عالم ماده و نشأ جسمانیه خارج ، و از زمان و مکان و توابع آنها بیرون است . پس شئون روح که قوای نفسانی باشد ، و اشعه این قوی نیز ، از لوازم ماده و جسمانیات منزله و مبراست . بنابراین روح با تمام جنودش از عالم ناسوت نبوده ، و از این عالم غائب میباشد . پس ادراک نکند مگر موجودات غایبه از این عالم را . ولی نفس در بدو فطرت بواسطه انغمار در ماده و حدوث مادیتش احکام جسم بر او غالب و لوازم ماده بروی منسحب گردد . پس ادراک نکند مگر امور مادیه را ، مثل اینکه از فطرت اصلیه و جوهره عقلیه منسلخ گردیده است و نتواند ماوراء اجسام را درک نماید . ولی پس از آنکه حضرت حق ، در حق عبدالاراده فرماید خیر مطلوب را دو چشم قلبش که عبارت است از قوه نظریه و عملیه گشوده و مفتوح شود ، و از مقام قوه ادراک مجردات غیبیه به مقام فعلیت ادراک نائل می شود و از ضعف رؤیت معنویات به شدت مبدل می گردد . پس حق را در خلق و خلق را در حق مشاهده نماید بدون احتجاب هر یک بدیگری ، و انفکاک این دو رؤیت از یکدیگر . و این فتح مبین منقلب میسازد قلب بنده مؤمن را بطوریکه شهود نماید اسماء الهیه و معارف ربانیه و مجردات غیبیه را . و بواسطه مشاهده مجردات و انوار لامعه الهیه منسلخ گردد از توجه بمادیات و منقطع گردد در التفات بدنیویات . بلکه رفته رفته کار بهائزجار از عالم ناسوت و لذائذ طبیعی کشیده از اتصال نفس به بدن منعطف و بقطع این علاقه متوجه شود . پس فتح و گشایش دو چشم قلب منجر به تجافی از جمیع شئون عالم جسمانی خواهد شد . و مادام که این صفت دست ندهد نمیتوان قلب را مفتوح العین دانست . و این معنی همان است که در نبوی ششم بدان اشاره شده است نبوی ششم : قال ص « ان النور اذا ادخل فی القلب انشرح و انفسح . قیل یا رسول الله هل لذلك من علامه . قال : (ص) نعم التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل نزوله . »

کلام در احکام کلیه علم بود در لسان اخبار و آیات و استخراج قواعد علم از این دو منبع ، بعضی قواعد از روایات نبوی استخراج شد . اینک از کلام عالی علوی برخی قواعد دیگر استخراج میشود .

در یکی از خطب نهج البلاغه وارد است : « ان من احب عبدا لله الیه عبدا اعانه الله علی نفسه فاستشعر الحزن و تجلب الخوف ففره مصباح الهدی فی قلبه » الی ان قال قد خلع سرایل الشهوات و تخلی من الهموم الالهی و احداً انفراداً به فخرج من صفة العمی و مشارکة اهل الهوی و صار من مفاتیح ابواب الهدی و مغالیک ابواب الردی قد ابصر بطریقه و سلك سبيله و عرف مناره و قطع عماره و استمسک من العری باوتنها و من الجبال بامتنها فهو علی البقیین علی مثل ضوء الشمس . « و در کلام دیگر فرماید : « قد اصى قلبه و امانت نفسه حتی دق جلیله و لطف غلیظه و برق له لامع کثیر البرق فابان له الطریق و سلك به السبیل و تدافعه الابواب الی باب السلامة و دار الاقامة و تثبیت رجلاه لطمانینه بدنه فی قرار الامن و الراحة بما استعمل قلبه و ارضی به ربه . » و در کلام دیگر فرمود : « لیس العلم فی السماء فینزل الیکم ولا فی تخوم الارض فیخرج لکم ولكن العلم مجبول فی قلوبکم تأدیو اباداب الروحانیین ینظر لکم » . از این کلمات تامات قواعدی که سابقاً اشاره شد بخوبی ظاهر و لامع است با التفات به مقدمه ای که ذیلاً مذکور میشود .

مقدمه

مکرر گوشزد نمودیم که انسان نسخه جامعه ، و فهرست کتاب کبیر الهی است . و در اواز کلیات عالم قبضه و حصه بودیعت نهاده شده است . پس انسان دارای سماوات و

ادراك مولود از عمل باشد و هرگاه از علم ادراك مولد عمل و باعث بر فعل اراده شده باشد علوم سه گانه عبارت خواهد بود از قواعد حکمت و فلسفیات نسبت بقوه نظریه و علم اخلاق یا مبدأ ، عمل و علم فقه یا کیفیت عمل . و علوم طبیعی نسبت به شعبتین قسوه عملیه . مرحوم فیض دروافی آیه محکمه را اصول عقاید ، و فریضه عادل را علم اخلاق ، و سنت قائمه را که بر حسب بعضی از نسخ کافی سنت متبعه ضبط شده عبارت دانسته است از علم فقه . ولی استاد متأخرین علامه داماد رحمه الله اصول عقاید را آیه محکمه قرار داده و فقه اکبرش نامیده است . و فریضه عادل را همان علم حلال و حرام دانسته و فقه اصغرش خوانده و علم اخلاق را سنت قائمه شمرده است - پس نظر این دو محقق در تطبیق علوم سه گانه با فقرات حدیث تثلیث مختلف است ، ولی هیچ کدام متوجه این نکته نگردیده اند که مراد از علم در حدیث فوق علم مولود از عمل است ، یا علم مولد عمل . هم چنین متذکر نشده اند که به چه عنایت بر معلوم اطلاق علم شده است . از این جهت که علم مرآت و حاکی از معلوم است . پس در حقیقت مورد توجه همان معلومات است . یا آن که اطلاق علم بر معلوم بعنایت دیگری است . زیرا بدیهی است که آیات محکمه از نسخ معلوم است نه علم . در صورتی که در حدیث تثلیث به عنوان علم معرفی شده است نه معلوم . هم چنین فریضه عادل یا احکام شرعیه اعم از فقه اکبر و اصغر از جنس معلوم است نه علم ، پس علم بودن آیات محکمات خصوصاً آیات کتاب تکوینی مبنی است بر قاعده اتحاد علم و معلوم و عقل و معقول که در سابق مفصلاً بیان گردید .

بنا بر این حدیث شریف یکی از شواهد حجت قاعده مرقومه است . در صورتی که مراد از علم را همان علم مولود از عمل که مقام شهود حقایق است بدانیم نه مجرد صور حاصله در ذهن . پس عقل و موجودات جبروتیه آیات محکمات الهیه بشمارند . زیرا ثابت و از تغییر و تقطع مبرا میباشند . و نفس و موجودات ملکوتیه فریضه عادلانه اند . اما فریضه اند ، به اعتبار قاعده امکان اشرف ، چه ، ممکن نیست پس از وجود عقول بلافاصله جسم صادر شود . ناگزیر باید موجودی برزخی که از جهتی مشابه عقول و از طرف دیگر مناسب با مادیات بوده باشد از مبدأ المبادی افزوده گردد . اما این که عادلانه فرموده : بجهت آنکه واقع است در حاق وسط مابین مجرد تام و مادی صرف . پس حرارت مجرد و برودت مادیت بتوسط نفس تعدیل میگردد . بالجمله قوای طبیعی و ناموس طبیعت و اسرار و آثارش عبارت است از سنت متبعه یا سنت قائمه . چه ، طبیعت واحد نتواند مبدأ بیشتر از یک اثر بوده باشد . و همواره همان گونه افعال از او صادر شود . مانند : قوه جذب و دفع و غیره . و در صورتی که مراد از علم در حدیث مزبور علم مولد عمل باشد ، آیه محکمه عبارت است از حکمت و فلسفه ، به اعتبار آنکه براهین این علوم ثابت و متفق و مفید قطع به نتایج است . و فریضه عادل علم اخلاق است . به اعتبار اینکه تعدیل میکند مابین افراط و تفریط قوی و ملکات نفسانیه را . و سنت متبعه همان فقه است ، که بحث و گفتگو از نفس کیفیت عمل مینماید . و بدیهی است که فقه هر دین و احکام عملیه شرایع الهیه سنت قائمه و جاریه آن دیانت بشمار است . این در صورتی بود که علم مولد عمل متوجه بطرف عقل و عالم بالا شود . که ، در اینصورت فقط فلسفه و اخلاق و فقه علم شمرده شده است . ولی اگر علم ارتسامی متوجه سفلیات باشد علوم سه گانه که در مقابل علوم مرقومه به عنوان جهالت معرفی شده است ، عبارت خواهد بود از ادراکات کفریه ، و غفلات ، و انواع شرکت ، و غیره ، در نظریات و فساد شر و قساوت شقاوت و غیره در عملیات نتیجه آنست . پس از اندک تأمل در بیانات فوق به خوبی میتوان تصدیق نمود که از حدیث مزبور دوازده قسم استخراج میشود که شش قسم آنها ممدوح ، و شش نوع مذموم است . اما آن شش قسم ممدوح ، سه قسم آن که شهودی و کشفی و عینی است از طریق تعلیم و تعلم قابل اکتساب نیست . بنابراین سه نوع دیگر را که میتوان از راه بحث ادراک نمود مورد توجه قرار داده ، در اطراف آن ها گفتگو مینمائیم . به این معنی که آیه محکمه ، و فریضه عادل ، و سنت قائمه را از طریق بحث و قواعد نظر مورد توجه قرار دهیم ، و ملاحظه نمائیم که در احادیث راجع به هر یک چه نوع بیانی وارد گردیده است .